



بایسته‌های پژوهش در حیات و اندیشهٔ ابان بن تغلب

دکتر حامد خانی (فرهنگ مهروش)^۱
(صفحه ۷-۴۱)

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۵/۱۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۶/۱۲

چکیده

از پیش کسوتان فقه شیعه در سدهٔ دوم هجری، ابان بن تغلب است. وی افزون بر فقاقت، به صاحب‌نظری در حوزه‌های تفسیر، قرائت، حدیث و ادب شناخته می‌شود؛ افزون بر این، از اصحاب برجستهٔ صادقین (ع) هم هست. آثار نوآورانه‌اش نیز در برخی حوزه‌های معرفت کهن، قدیم‌ترین به شمار می‌روند. این مطالعه بنا دارد جوانب مختلف، و نکاویدهٔ شخصیت ابان، ابهام‌ها در بارهٔ جایگاه علمی و پایگاه اجتماعی وی، راهکارهای شناخت بهتر او و ضرورت و فواید نظری چنین مطالعه‌ای را بازکاود. هدف اصلی مقاله، فراتر از مطالعهٔ احوال ابان، دستیابی به الگویی برای مطالعهٔ شخصیت‌های کهن تاریخ فقه و حدیث اسلامی در سده‌های نخستین هجری است.

کلید واژه‌ها: اتباع تابعین، تاریخ فقه، تاریخ تشیع، تاریخ قراءات، تاریخ حدیث، نام‌شناسی.

مقدمه (طرح مسأله)

سدهٔ دوم هجری - دوران پایه‌گذاری علم فقه - و به‌ویژه، نیمهٔ نخستش از جهات مختلف در تاریخ فقه شایان توجه است. می‌دانیم احکام فقهی از دیرباز میان مسلمانان رواج داشت؛ اما استنباط حکم شرعی از منابع، با دور شدن از عصر حیات پیامبر(ص) کاری تخصصی‌تر و مشکل‌تر دیده می‌شد. نیمهٔ نخست سدهٔ دوم، با پایان عصر صحابه و تابعین، دورهٔ نوینی در فقه اسلامی نیز در حال شکل‌گیری بود. پیش از این، متصدیان فتوا یا خود از محضر پیامبر(ص) آموخته بودند، یا به هر شکل، از دید مردم، برخوردار از نوعی «دانایی انگیخته» تلقی می‌شدند که ریشه در وحی داشت و فراگرفتنی در مکتب و مدرسه نبود (رک: پاکتچی، «تابعین»، ۱۴/۱۶۹-۱۷۰). با دور شدن تدریجی از این دوران، متصدیان قضاوت و فتوا، دیگر از آن وجاهت و اعتبار برخوردار نبودند. می‌بایست سخن خود را مبتنی بر مبانی نظری مقبول برای عموم کنند. این مبانی، به تدریج علمی را شکل دادند که مدت‌ها بعد، «فقه» نام گرفت. لفظ فقه در آن دوران، هنوز به دانشی خاص اشاره نداشت و ناظر به یک رویکرد نظری کلی به تعالیم دینی در زمینه‌های مختلف بود.

کهن‌ترین اثر موجود که دسته‌بندی مفصلی از مباحث و روش‌شناسی استنباط فقهی عرضه می‌کند، *الرساله شافعی* (د. ۲۰۴ق)، مربوط به اواخر همین دوران است. بحث از ادلهٔ اربعه، حجیت آنها، تعادل و تراجیح، اختلاف الحدیث، و... بسیاری مباحث مهم اصولی در این اثر مشاهده می‌شود (رک: سرتاسر اثر). بی‌تردید نگرش‌های بنیادین آن، حاصل تکاملی زمان بر بوده است. با این حال، به سبب نبود منابع مکتوبی دربارهٔ مکاتب مختلف فقهی و روش هر یک پیش از

نگارش *الرساله*، شناخت تکامل این علم و تحولاتی که در سده ۲ ق پشت سر نهاده، مشکل است.

در همین دوران بود که اداره دو امپراطوری بزرگ اموی و عباسی، نیاز مبرم به قاضی و رویه‌های صدور حکم را ایجاب می‌کرد (رک: ساخت، 23 به بعد)، و در همین دوران بود که چهار مکتب مهم فقه عامه و مکتب فقهی ائمه شیعه (ع) شکل گرفت. بحث از قیاس و استحسان و اجماع و حجیت مراسلات و حجیت اقوال صحابه و تابعین و جز آن، همگی در این عصر متولد شد؛ همچنان که در همین عصر اقوال متنوع در تأیید یا ردّ هر یک از این مقولات، عرضه گردید (رک: پاکتچی، «اندیشه‌های فقهی...»، سرتاسر اثر).

سایر دانش‌های اسلامی نیز همچون حدیث و کلام، وضعیت مشابهی داشتند. حدیث به تدریج دوران بوم‌گرایی خود را پشت سر می‌نهاد و به‌مرور، ضوابطی برای رد و تأیید یک روایت از بومی دیگر، در کار می‌آمد. ضرورت اسناد و مخالفت‌ها و موافقت‌ها با آن، کتابت حدیث و موضع‌گیری‌های مختلف در باره‌اش، و موضوعاتی از این دست، همگی چالش‌های نظری آن دوره از تاریخ حدیث اسلامی‌اند. در تاریخ علم کلام نیز شکل‌گیری فرقه‌های متعددی چون قدریه، مرجئه، و برخی فرق خوارج و شیعه را شاهدیم. دانش‌های دیگری همچون تفسیر، تاریخ، اخلاق، و قراءات نیز، وضعیت مشابهی دارند.

از نظر سیاسی هم، سده ۲ ق دورانی پرتلاطم بود؛ زمان فروپاشی امپراطوری اموی، و شکل‌گیری و اقتدار یافتن تدریجی حکومت عباسیان؛ حکومتی که مدعی به قدرت نشاندن آل محمد (ص) بود و بی‌تردید کوشش‌هایش برای تحکیم مبانی نظری خود، نقش مهمی در شکل‌گیری دانش‌های اسلامی بر جا نهاد.

در این دوران، همپای محافل مختلف علمی، حلقه‌ای بزرگ هم گرداگرد ائمه شیعه (ع) شکل گرفت که پایه‌گذارانش، امام زین‌العابدین (ع) و صادقین (ع) بودند. با وجود آن که شواهدی گاه و بی‌گاه از تأثیر عمیق این مکتب فکری بر سرتاسر معارف آن دوران حکایت می‌کند، کوشش زیادی برای شناسایی چهره‌های سرشناس آن در فقه، حدیث، تفسیر، و کلام صورت نگرفته، و سهم اینان در شکل‌گیری علوم اسلامی، ناشناخته است. گاه و بی‌گاه گزارش‌هایی در باره نوآوری‌ها، آثار علمی اثرگذار و جریان‌آفرین، و آرای مهمشان در حوزه‌های مختلف علوم رسیده است و گاه نیز از موضعی متکلمانه بدان‌ها تفاخر می‌شود (برای نمونه، رک: صدر، سرتاسر اثر). باری، کمتر این گزارش‌ها با نگرشی انتقادی^۱ نگریسته شده‌اند.

وقتی از مکتب اهل بیت (ع) سخن می‌رود، نمی‌توان تنها کوشش امامان شیعه (ع) را در نظر آورد و تلاش جمعی کثیر از شاگردانشان را نادید انگاشت؛ شاگردانی که گاه خود نیز در همان دوران، به‌سان عالمانی سرشناس، در حلقه‌های مختلف علمی نفوذ داشتند. شناسایی تأثیر امامیه در شکل‌گیری فقه و حدیث و تفسیر و کلام، بدون مطالعه در باره این بزرگان امکان‌پذیر نیست و شناخت تک‌تک این چهره‌ها، برای کشف تعامل آنها در تاریخ علوم اسلامی ضروری به نظر می‌رسد. در مطالعه کنونی، تنها بنا داریم یکی از این شخصیت‌ها را دقیق‌تر بنگریم و بایسته‌های پژوهش در باره او را بازشناسیم.

الف) ابان بن تغلب، و ضرورت توجه خاص به وی

سخن از لزوم شناخت شخصیت علمی ابان، به معنای نفی ضرورت مطالعه

دیگر شخصیت‌ها در آن دوره نیست. این کوشش را تنها باید فتح بابی برای شناسایی اثرگذارترین چهره‌ها در تاریخ فقه جعفری تلقی کرد.

باز نباید ویژگی‌های ابان را در میان اصحاب ائمه (ع) از نظر دور داشت. اولاً، ابان همچون معدودی دیگر، در زمان خود اهل بیت (ع) و از جانب ایشان، به افتاء ترغیب شد (رک: سطور پسین، ۱-ب). گرچه پی بردن به ویژگی‌های خاص تفکر فقهی و اخلاقی ابان که سبب چنین اعتمادی به وی شده، محتاج کوشش بیشتری است، از همین ترغیب می‌توان به جایگاه بلند ابان در پیشگاه اهل بیت (ع) پی برد. نیز، روایات مختلف، جای تردید باقی نمی‌گذارند که وی حتی نزد عامه مرجع فتوا بود. از خود او نقل است که به امام صادق (ع) گفت: «عامه از من دایم سؤال می‌کنند و خوش ندارم بر پایه آنچه بدان معتقد نیستم، پاسخشان گویم...» (نجاشی، ۱۲-۱۳).

وی افزون بر فقاہت، یکی از قرآن‌شناسان سرشناس کوفه است. قرائت اجتهادیش تا مدت‌ها پس از مرگ او نیز در آن محیط رواج داشت. به همین ترتیب، در آثار تفسیری نیز، نقل‌های متعدد از آرای تفسیری وی، یا آرای استادانش از طریق او مشاهده می‌شود. ابان محدث برجسته‌ای نیز بود. برخی آثار مهم مکتب تشیع همچون خطبه ششقیه (ابن بابویه، علل...، ۱ / ۱۵۰-۱۵۲)، خطبه فدکیه حضرت زهرا (س) (دلایل الإمامة، ۱۰۹ بی) و امثال آن، یا حتی گفتار امام صادق (ع) در باره مکان قبر علی (ع) (ثقفی، ۲ / ۸۵۱) از طریق ابان به نسل‌های بعد رسید. ابان ادیب نیز شناخته می‌شد، با جایگاهی بدان حد که گاه برخی محدثان، خطای خویش را در خواندن روایتی، نزد وی تصحیح کرده، به فصاحت وی استناد می‌جستند (رک: سطور پسین، ۱-الف). نجاشی خبر می‌دهد وی خود به بادیه سفر، و برای فراگرفتن عربی اصیل با اعراب هم‌نشینی می‌کرد (ص ۱۰). آثار ادبای چند سده بعد نیز، پر است از خاطرات وی در این بادیه‌نشینی‌ها، و در

میان خرد و کلان اعراب چرخیدن ها (برای نمونه، رک: ابن طیفور، ۵۱، ۵۲، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۳۵، ۱۴۱-۱۴۲؛ تنوخی، ۴۰/۱). کوشش وی را می‌توان «جستجوی فصاحت از مردم عادی» خواند؛ همان حرکتی که بعد ها در آثار جاحظ به شکلی پر رنگ ظاهر شد (برای اشاراتی بدین شیوه، رک: پلا، «جاحظ»، 386). گاه ابیات شعری نیز به وی منتسب کرده‌اند (رک: ثعلبی، ۳۴/۵).

به جز این ها همه، روایاتی نیز گهگاه از طریق ابان دیده می‌شود که نقل آنها، معنایی جز پابندی به مکتب عقیدتی خاصی ندارد. یک جا (سعد، ۳۰۳) از وی نقل شده است که پیامبر (ص) به علی (ع) فرمود: بعد از مرگ و غسل و تکفینم، بنشین، مرا بنشان، سخنی پپرس و پاسخ ها را بنویس! شاید این که گاه برخی از عامه تشیع وی را به وصف «غلو» شناسانده‌اند (رک: سطور پسین، ۱-الف)، با نظر به همین قبیل روایات وی بوده است.

ابان آثار متعددی نیز در زمینه فقه و تفسیر و تاریخ دارد؛ آثاری که گاه از قدیم‌ترین نمونه‌ها در نوع خود محسوب می‌شوند و جایگاه شیعیان را در شکل‌گیری دانش های مختلف به‌خوبی می‌نمایانند. شاید برخی از این آثار - آن سان که گمان می‌کنیم - از میان نرفته و با مطالعاتی روشمند، از میان آثار تاریخی و حدیثی و ادبی و تفسیری قابل استخراج باشند.

با این همه، ابعاد شخصیت ابان، کمتر کاویده شده و کمتر کوششی برای شناخت دقیق آرای وی در هر یک از حوزه‌های فوق صورت گرفته است؛ کوشش و کاوشی که برای درکی واضح‌تر از تاریخ تشیع ضروری می‌نماید.

هر چه تا کنون به اجمال یاد شد، افزون بر ضرورت کوشش برای شناخت بهتر ابان، بیان گر دست مایه‌ها و منابع فراوانی است که می‌توانند چنین کوششی را

بایسته‌های پژوهش در حیات و اندیشه ابان بن تغلب ۱۳

همراهی کنند. بدین سان، می‌توان گفت افزون بر اهمیت فردی ابان - با توجه به کثرت منابع تاریخی مرتبط با وی و تنوع آنها در حوزه‌های مختلف - شناخت وی آغاز مناسبی برای کوشش در مسیر شناخت تاریخ فقه امامیه به نظر می‌رسد.

ب) پرسش‌های اصلی بحث

۱. در آثار مختلف رجالی، تاریخی، و جز آن‌ها، چه تصویری از ابان بن تغلب

ارایه شده است. به عبارت بهتر، چه اندازه ابان را شناخته‌ایم؟

۲. این تصویر چه اندازه گویاست، و احياناً با چه ابهام‌هایی مواجه است؟ به

عبارت بهتر، چه اندازه شناخت ما، از رویکردی انتقادی قابل دفاع است؟

۳. آیا برای شناخت بهتر ابان بن تغلب روشی علمی^۱ و عینی^۲ پیش رو هست؟

بدین سان، کمترین فایده توجه به بایسته‌های پژوهش در باره ابان، افزون بر

یافتن مسیری مشخص برای بحث از احوال و افکار خود وی، نمودن الگویی برای مطالعات مشابه است.

۱. ابان، آن سان که تا کنون شناسانده شده است

نخستین گام برای شناخت ابان، ارائه گزارشی از کوشش‌های کهن برای

شناسایی وی است. بدین منظور، نخست خواهیم کوشید چهره ترسیمی از او در

آثار مختلف فقهی، حدیثی، ادبی، تفسیری، و رجالی شیعه و عامه را بازشناسیم.

در مرحله بعد گزارش‌ها در باره حیاتش را نیز مرور خواهیم کرد.

الف) چهره ابان در منابع شیعه و عامه

ابوسعید ابان بن تغلب بن رباح کوفی (د. ۱۴۱ق)، ادیب، قاری، مفسر، محدث، و

فقیه شیعی در نسل اتباع تابعین است که هم شیعیان و هم عامه از او روایت نقل کرده‌اند. وی صحابی امام زین‌العابدین، امام باقر و امام صادق (علیهم السلام) بود؛ فقیهی کم فتوا، محدثی کم روایت و در برابر، مفسر و ادیبی پرکار، که بیش از هر چیز می‌توان تعالیم او را در حوزه قراءات و غریب قرآن، در آثار تفسیری و ادبی متقدم بازجست.

در منابع روایی و رجالی شیعه، از ابان همچون صحابی جلیل‌القدر ائمه یاد شده (برای نمونه، رک: نجاشی، ۱۰؛ شیخ طوسی، فهرست، ۵۷)، که در خلال ملاقات های فراوان با صادقین (ع)، حجم قابل توجهی از روایات ایشان را در باره موضوعات مختلف شنیده است. یک جا سخن از آن می‌رود که امام صادق (ع) به ابان بن عثمان احمر فرمودند: ابان بن تغلب، ۳۰,۰۰۰ روایت از من شنید (نجاشی، ۱۲) و بدین سان، وی را به استماع این روایات از ابان بن تغلب سوق دادند (برای نقلی مشابه در خطاب فردی دیگر، رک: همو، ۱۳). گاه نیز امام صادق (ع) از ابان همچون «یکی از بزرگان شیعه»، برای کوتاهی در زیارت امام حسین (ع) گلایه دارد (ابن قولویه، ۵۴۶). گزارش‌هایی هم از ارتباط نزدیک و صمیمانه او با امام صادق (ع) حکایت می‌کنند. یک جا ابان خاطره‌ای را از هم‌کجاوه بودنشان در مسیر مدینه تا مکه نقل کرده است (برقی، ۱/ ۶۷-۶۸). روایت دیگری حاکی است که امام صادق (ع) با خبر مرگ ابان دل‌آزرده شدند (ابن بابویه، فقیه... ۴/ ۴۳۵؛ نیز کشی، ۲/ ۶۲۲؛ قس: نجاشی، ۱۰). این روایات - خواه اصیل و خواه مجعول در عصری دیرتر از حیات وی - همگی نشان از آن دارند که ابان را در دوره‌های متقدم فرهنگ شیعی، چونان یکی از بزرگان شیعه می‌شناخته‌اند.

ابان، در علم قرائت هم سرشناس است. او در کنار تابعی برجسته‌ای چون طلحة بن مُصَرِّف، از معدود کسان بود که نزد سلیمان بن مهران اعمش، یک دور کامل

قرائت قرآن را فراگرفت (عجلی، ۱/ ۴۳۴). افزون بر این، وی قرائت اجتهادی خاص را ترویج می‌کرد؛ قرائتی که تا دوران شیخ طوسی نیز باقی بود و شیخ، با اسناد خویش آن را در اختیار داشت (مهرست، ۵۸؛ برای نمونه‌هایی از قرائت خاص وی، رک: ابوحیان، ۳/ ۶، ۴/ ۴۳۸، ۵/ ۱۱۷، ۲۶۶، ۴۳۷، ۶/ ۴۷۵).

شهرت ابان در آثار رجالی و فقهی متأخرتر، بیش از هر چیز چونان یک فقیه است (برای نمونه، رک: ابن ندیم، ۲۷۶ یادکرد وی ضمن فقیهان شیعه). برخی محققان تاریخ فقه نیز همین دیدگاه را در آثار خود بازتابانده، و از ابان همچون فقیهی برجسته از اصحاب امام باقر (ع)، در کنار جابر بن یزید جعفی و زرارۀ بن اعین یاد کرده‌اند (برای نمونه، رک: پاکتچی، «گرایشها...»، ۱۴-۱۵). این شهرت با روایتی منقول از امام باقر (ع) تأیید می‌شود؛ مبنی بر آن که امام (ع) وی را به افتاء مأمور کردند (رک: سطور پسین، ۱- ب). فراتر از این گزارش، همانند دیگر صحابه اهل بیت (ع) هیچ فتوایی از او نقل نشده، و از میان بالغ بر ۵۰۰ روایت منسوب به وی، شمار مرویات فقهی وی نیز تنها حدود یک دهم این حجم است.

اهل سنت، بیش از هر چیز ابان را چون یک محدث، و به سان واسطه‌ای مهم در انتقال تعالیم اعمش، ابراهیم نخعی، طلحة بن مصرف، و جمعی دیگر از بزرگان کوفه در نسل تابعین دیده‌اند. حتی در زمان حیاتش، حجم فراوان مسموعات وی از تابعین از یک سو، و آگاهی‌های ادبیش از دیگر سو بسیاری محدثان عامه را برای بازخوانی و اصلاح روایات، نزد وی می‌کشاند. برای نمونه، شعبة بن حجاج (د. ۱۶۰ق) شنیده خود را از ابوالبختری وهب بن وهب قرشی نزد وی باز می‌خواند و ابان، قطعه‌ای مفقود از روایت را یادآور می‌شود (طیالسی، ۱۳۷)؛ یا در یک نمونه دیگر، فتوای منقول معاصرش حکم بن عتیبه کندی از مُقسّم بن بجره (برای وی، رک: بخاری، ۸/ ۳۳) را، فتوای مولای مقسّم، یعنی ابن عباس می‌شناساند (ابن جعد، ۴۳). حتی گاه به فصاحت وی چون سندی حاکی اعتبار روایت استناد

جسته‌اند (حمیدی، ۲/۳۱۷).

اشاره به اعتبار علمی او از نگاه عامه، در گزارش های متنوعی دیده می‌شود. سفیان ثوری، فقیه و محدث برجسته کوفه، وقتی در جوانی پیشاروی لَبَطَةَ بن فَرَزْدَق (مق: ۱۴۵ق) پروای طرح سؤال مستقیم نداشت، او را واسطه کرد (احمد بن حنبل، ۱/۴۵۴). محدث عامی معاصر وی عبدالرحمان بن حکم (برای وی، رک: ابن ابی حاتم، ۵/۲۲۷)، با وجود باور به «غلو او در تشیع»، به آگاهی های ادبی، معلومات عقلی، و صحت حدیث او اذعان کرد (عقیلی، ۱/۳۷). در میان عالمان عامی یک سده بعد، احمد بن حنبل (۳/۲۸۴) به استناد روایت شعبه بن حجاج از ابان، وی را موثق‌تر از شخصیت های مشهور و موثق کوفی در نسل بعد، چونان زیاد بن خَیْمَه و ادریس اودَی شناساند. از یحیی بن معین هم توثیق مشابهی در باره وی رسیده است (ابن ابی حاتم، ۲/۲۹۷).

از میان کتب سته اهل سنت، روایات ابان در صحیح مسلم (۱/۶۵)، سنن ابن ماجه (۱/۳۶۰)، سنن ابی داوود (۱/۱۴۸، ۲/۲۴۶)، السنن الکبریٰ نسائی (۲/۳۵۳) و سنن ترمذی (۳/۲۴۳-۲۴۴) دیده می‌شود. در دورانی متأخرتر، حاکم نیشابوری در عین اذعان به تشیع وی (معرفة...، ۱۳۶) و در پیچیدنش با خلیفه سوم عثمان (همان، ۱۳۵)، بارها روایات ابان را در مستدرک خویش بر صحیحین آورده، که حاکی از اعتماد به اوست (۲/۳۵۵، ۴۷۳، ۴/۱۸۱). اعتبار وی نزد عامه سبب شد که شیعیان، گاه در مقام مناظره با اهل سنت، به روایات او در برتری اهل بیت (ع) استناد کنند (برای نمونه، رک: ابن طاووس، التحصین، ۶۰۳؛ همو، الطرائف، ۲۴-۲۵، ۲۴۱).

برخی گزارش ها نیز حکایت از موضع گیری های سلبی عامه در برابر ابان می‌کند. عقیلی (۱/۳۶-۳۷) از ابو خالد یزید بن هارون سلمی واسطی (۱۱۸-۲۰۶ق)، محدث و ناقد حدیث برجسته اهل کوفه و استاد خلیفه بن خیاط،

احمد بن حنبل و بزرگانی دیگر (برای وی، رک: بخاری، ۸/ ۳۶۸) نقل می‌کند که وقتی پرسیده شد «با وجود هم‌عصری با ابان، چرا از او روایت نمی‌کنند؟»، پاسخ گفت: «ابان شایستگی نداشت». به همین ترتیب، از محدث مشهور کوفه، منصور بن مُعتمر (د. ۱۳۲ق) حکایت شده است که با ابان به سبب نقل روایتی از محمد بن علی باقر(ع) در قح عثمان - خلیفه سوم - در پیچید و او را به دروغ‌گویی متهم کرد (رک: عقیلی، ۱/ ۳۷). روایت دیگری همین ماجرا را به مجلسی با حضور ابواسحاق سیبی (د. ۱۲۹ق)، قاری برجسته کوفی و استاد ابان بن تغلب نسبت می‌دهد (همانجا). بر پایه این داستان، منصور بن مُعتمر، ابان را در حضور ابواسحاق سیبی از مجلس خویش برای همیشه رانده است. به همین ترتیب، رفتارهای تقابل‌جویانه‌ای نیز همچون صمیمیت نورزیدن با بزرگان عامه، گاه به ابان نسبت داده شده است (همانجا). در دوران‌های متأخرتر نیز، هر از گاهی به سبب تشیع وی، در اعتبار منقولاتش با تردید نگریده‌اند. برای نمونه، جوزجانی (د. ۲۵۶ق) وی را «فردی منحرف و مفتخر به مذهب مذموم خود» شناسانده است (رک: ابن عدی، ۱/ ۳۸۹).

ب) مروری بر مهم‌ترین گزارش‌ها در باره حیات وی

کهن‌ترین و کامل‌ترین گزارش در باره احوال او را در رجال نجاشی (د. ۴۵۰ق) می‌توان بازجست. بر پایه گزارش وی، ابان از موالی بنی‌جریره، خاندانی از تیره بکر بن وائل در کوفه بوده (نجاشی، ۱۰)، که در میان صحابه پیامبر (ص) تنها به دیدار انس بن مالک نائل شده (ص ۱۰)، و از نسل آخر تابعین است. نجاشی وی را از ائمه قرائت، فقه، ادبیات، و حدیث (۱۰-۱۱) و سرآمدان در همه این دانش‌ها می‌شناساند (ص ۱۱). گوید وی از ادیبانی است که شواهد دستوری و صرفی را از خود عرب‌ها استقصاء، و در مقام بیان هم بدان

ها مستند کرد (همانجا). نجاشی از میان برجسته‌ترین استادان وی سلیمان بن مهران اعمش، محمد بن منکدر، سماک بن حرب، و ابراهیم نخعی را یاد می‌کند (۱۰-۱۱)؛ بدون اشاره که وی از هر کدام در چه دانش‌هایی اثر پذیرفت.

بر پایه همین گزارش، از میان امامان شیعه (ع) نیز، ابان توفیق دیدار با سه تن یافت: امام زین‌العابدین، باقر، و صادق (ع) (همو، ۱۰). نجاشی گوید جایگاه ابان بن تغلب نزد صادقین (ع) بدان حد بود که امام باقر (ع) به وی فرمود: «بنشین در مسجد مدینه و برای مردم فتوا بده؛ که می‌پسندم امثال تو بین شیعیانم دیده شوند» (همانجا؛ قس: کشی، ۲/ ۶۲۲ که همین سخن را به امام صادق (ع) نسبت می‌دهد). امام صادق (ع) هم گفت که: «با شنیدن خبر فوت ابان، دل‌شکسته و محزون شدم» (نجاشی، همانجا).

نجاشی (ص ۱۱) می‌افزاید ابان کتابی در باره غریب القرآن، و کتابی نیز با موضوع فضائل نوشت. توضیحات بعدی نجاشی آشکار می‌کند که غریب القرآن، در واقع نام اثری از وی در تفسیر است (همانجا). وی توضیح بیشتری در باره کتاب فضائل نمی‌دهد. به جز این، گویا ابان صاحب قرائت اجتهادی خاص خود نیز بوده، و حداقل تا سال ۲۸۱ق روایت کردن این قرائت، رواج داشته است (همانجا). توضیحات بعدی نجاشی درباره نسخه‌ای حاوی این قرائت، باز حکایت می‌کند که ابان، قرائت خاص خود را به همراه مبانی زبان‌شناختی آن در اثری گرد کرده است (همانجا). چهارمین اثر که نجاشی به ابان منتسب می‌دارد، کتابی در باره جنگ صفین با همین عنوان است (همانجا).

می‌دانیم ابان روایات متعددی نیز از امام صادق (ع) نقل می‌کند. نجاشی از قول ابان بن عثمان بیان می‌دارد که امام وی را به استماع روایاتی سوق دادند که پیش‌تر به ابان بن تغلب آموخته بودند (همو، ۱۲). گویا نقل فراوان ابان از امام صادق (ع) - احتمالاً، با توجه به کم‌سال‌تر بودن امام (ع) از ابان و سابقه درخشان

شاگردی ابان در محضر بزرگان تابعین - از دید برخی متناسب شأن ابان جلوه نمود. وقتی وی را به همین سبب سرزنش کردند، پاسخ گفت: «روایت مرا از کسی بر نمی‌تابید که هر چه از او پرسیدم، کامل‌ترین پاسخ را شنیدم» (همانجا). گزارش با بیان تاریخ درگذشت پایان می‌پذیرد (ص ۱۳): ابان در زمان حیات امام صادق (ع)، و در سال ۱۴۱ق رحلت کرد.

توضیحات شیخ طوسی (د. ۴۶۰ق) در فهرست (۵۷-۵۹)، به قدری شبیه گفتار نجاشی است که می‌توانش رونوشتی از متن پیش‌گفته خواند. عبارت شاخصی که وی بر سخن نجاشی فزوده، اشارت به «صاحب اصل بودن ابان» است (همان، ۵۹)؛ کتابی - به احتمال قوی - غیر از آثار پیش‌گفته. به‌ظاهر شیخ طوسی هم به اصل، و هم به کتاب فضائل ابان دسترس دارد؛ هرچند که طریق خویش نسبت به هر دو را ضعیف و نامعتمد می‌شناساند (همان، ۲۹۱). یادکرد شیخ طوسی از وی در رجال (ص ۱۰۹)، با این توضیح مختصر همراه شده که «از میان ائمه شیعه (ع) ابان تنها روایت صادقین (ع) را شنید»؛ که - هر گاه با عبارات وی در فهرست مطابقت بدهیم - یعنی ابان در عین لقاء با امام زین‌العابدین (ع)، از ایشان روایت نکرده است.

رجالیان متأخرتر شیعه، کمتر نکته‌ای فزوده‌اند؛ جز آن که به مثل، در اثر ابن غضائری (زنده در سده ۵ ق) انتساب کتاب صفین به ابان تأیید شده (ص ۱۲۴)، یا اردبیلی (۱/ ۱۰ بی) فهرستی از روایات وی در جوامع حدیثی شیعه نموده است. گزارش‌ها در منابع رجالی متقدم اهل سنت، از این هم بسی مختصرتر به‌نظر می‌رسد. ابان را گاه به مذهبش می‌گویند، و گاه از غلو و افراط وی در تشیع، و گاهی هم از اعتبار روایتش می‌گویند، و همواره کمتر اطلاعی - فزون‌تر از نجاشی - به دست می‌دهند (قس: عقیلی، ۱/ ۳۶-۳۷؛ ابن ابی‌حاتم، ۲/ ۲۹۶-۲۹۷؛ ابن حبان، مشاهیر...، ۲۵۹؛ ابن عدی، ۱/ ۳۸۹-۳۹۰). استثنایی در میان، گزارش

عُقیلی از تکذیب ابان توسط برخی محدثان عامی مذهب، سرسنگینی ابان با بزرگان عامه، و به سردی پاسخ گفتن سلام ایشان است (۱/ ۳۷). توضیح جالب توجه دیگر، در *المحبر ابن حبیب* (ص ۴۷۶) دیده می‌شود که از معلم بودن وی می‌گوید. حاکم نیشابوری نیز بدون یادکرد منبع خویش، به اختصار از ابان همچون قاصّ شیعیان کوفه یاد می‌کند (معرفة... ۱۳۶؛ نیز برای این شغل، نک: پلا، «قاص»، سرتاسر مقاله).

در منابع رجالی متأخرتر اهل سنت، گاه و بیگاه شاهد کوشش برای بازنمود تصویر دقیق‌تر از ابان هستیم. بی‌آن که برای توجیه حدس خویش اسبابی ذکر کند، ذهبی وی را هم‌سال با حمزه زیات (د. ۱۵۶ق) برشمرده، و بدین سان درگذشت متقدم ابان را حمل بر مرگ زود هنگام کرده است (سیر... ۶/ ۳۰۸). به همین ترتیب، ذهبی توجه دارد که اولاً، ابان، با وجود قرابت زمانی، از تابعین محسوب نشده، و ثانیاً، بخاری نیز روایتی از وی در صحیح خویش نیاورده، و ثالثاً، در حدود یکصد حدیث به جا گذاشته است (همانجا). وی با یادکرد جرح ابان توسط عالمان سنی به سبب «غلوّش در تشیع» و برخی تعدیل‌ها، با یادکرد تمایزی میان مفهوم متقدم و متأخر این اصطلاح، می‌کوشد از وثاقت و اعتبار روایات ابان دفاع کند (میزان... ۱/ ۶۵). تعبیر او در این باره جالب توجه است: «لنا صدقَه و علیه بدعتَه» (همان، ۵). می‌گوید ابان هرگز نسبت به شیخین تعرض نکرده، و تنها چنان بسیاری از کوفیان عصرش، علی (ع) را برتر می‌دانسته است (همان، ۶).

از معاصران، علی‌اکبر ضیائی در مقاله‌ای مختصر، کوشیده است با کنار هم نهادن این گزارش‌ها، تصویری شفاف‌تر از حیات علمی ابان حاصل کند (رک: سرتاسر مقاله).

۲. اصلی‌ترین ابهام‌ها در باره حیات و جایگاه علمی ابان

دانشتیم ابان را در فرهنگ اسلامی چگونه شناسانده‌اند. اکنون بنا داریم با نگرشی انتقادی بیابیم «چه پرسش‌های دیگری در باره حیات فردی و علمی ابان جای طرح دارد؟».

الف) معمای نام ابان

نجاشی نام کامل وی را «ابوسعید ابان بن تغلب بن رباح بکری جریری»، آورده است (ص ۱۰). بر پایه این گزارش، ابان بن تغلب از موالی، و جدش «رباح»، مولای خاندان جریر بن عباده - از قبیله بکر بن وائل - بود. از همین رو ابان در انتساب به این خاندان و تیره، «جریری» و «بکری» نیز خوانده شده است. ابن سعد نیز (۶/ ۳۶۰) وی را «ربعی» لقب داده، عنوانی که گویا به سبب انتساب بنی جریر به تیره «ربیعه بن ذهل» از همین قبیله برای او حاصل شده است (برای یک نمونه از یاد کرد فردی دیگر با همین نسبت، ر.ک: ابن اثیر، ۴/ ۴۰۸).

نام عربی «ابان» به خوبی حکایت از آن دارد که در محیطی کاملاً عربی و اسلامی رشد کرده است (برای فهرستی از روایان با چنین اسمی، ر.ک: خویی، ۸/ ۱۱۴). گر چه گاه در این میان، برخی فرزندان موالی هم دیده می‌شوند (همچون ابان بن ابی عیاش، برای وی، ر.ک: احمد بن حنبل، ۳/ ۳۶۰)، نمی‌توان تردید کرد که نامگذاری به «ابان» در میان خود عرب‌ها کاملاً رایج بوده است. به‌عنوان یک نمونه از روایان متعدد عرب که بدین اسم خوانده شده‌اند، می‌توان ابان بن سعید، برادر زاده عمرو عاص را یاد کرد (برای وی، ر.ک: ابن ابی‌عاصم، ۸/ ۳۹۰). تردید نیست که عرب‌ها فرزندان خود را «ابان» می‌نامیده‌اند.

برعکس، نام پدرش «تغلب» از ابهام زیادی برخوردار است. «تغلب» نام جدی جاهلی است که قبیله «بنی تغلب بن وائل» بدان منسوبند. این قبیله، در گذشته‌های

دور پیش از اسلام نصرانی شده‌اند (یعقوبی، ۲۰۶/۱) و داستان خودداری آنها در برابر عمر از پرداخت جزیه همچون قبیله‌ای نصرانی - به سبب تعصبی که چونان قبیله‌ای عربی داشتند و جزیه را مختص غیر عرب‌ها می‌دانستند - و بازتاب آن در فقه اسلامی مشهور است (برای نمونه، رک: علامه حلی، ۱۹/۲۸۶-۲۸۷). تحلیل نسب نامه برخی صحابه و تابعین حکایت از آن دارد که تا صدر اسلام، این نام به فراوانی رایج بوده است. بر خلاف آن، با ظهور اسلام تا چند سده از رواج می‌افتد (برای فهرستی مختصر از نامبرداران به «تغلب» در دوره‌های مختلف بعد از اسلام، رک: ابن ماکولا، ۵۰۶/۱). صرف نظر از گزارش نام دو راوی کم شهرت، بی‌روایت و مجهول در حدود نیمه سده ۲ق در کوفه، دیگر تا حدود سده ۴ق راوی نام‌بردار به «تغلب» یافت نمی‌شود. آن دو راوی نیز یکی تغلب بن موسی و دیگری تغلب بن ضحاکند (همانجا)، که نسبت به اصل حیات آنها نیز ابهام زیادی هست؛ بویژه این که از اولی هرگز جز در اثر ابن ماکولا (همانجا) نامی نیست و دومی را «ثعلب بن ضحاک» هم گفته‌اند (رک: ذهبی، تنقیح التحقیق، ۲۴۲/۱).

بر این پایه، «تغلب» در سه سده اول هجری، چونان یک نام برای کمتر کسی جز پدر ابان، راوی مورد بحث ما کاربرد یافته است. شاید به سبب تلازمی که نام یک جد جاهلی با فرهنگ عصر پیش از اسلام داشت، به وضوح از نهادن نامش بر فرزندان خویش خودداری کرده‌اند. این شیوه استمرار می‌یابد، تا این که کنیه احمد ناصرالدوله، از امرای بنی‌همدان، «ابوتغلب» می‌شود (برای وی، رک: زرکلی، ۱۲۰/۵). از آن پس، دوباره به مرور این اسم، رواج پیدا می‌کند. گویا در دوره مورد بحث ما تنها پدر ابان را «تغلب» نامیده‌اند. ندرت نامش، سبب می‌شود نسبت به اصالت، و مصحف نبودن آن تردید ورزیم.

وقتی به کم کاربرد بودن نام عربی تغلب از یک سو و گزارش‌ها درباره عرب

نبودن ابان و تعلقش به طبقهٔ موالی در جامعهٔ کوفه دقت کنیم، ابهام بیشتر می‌شود. چگونه ممکن است پدر ابان در نیمهٔ سدهٔ نخست هجری نام عربی کهنی چون «تغلب» داشته باشد و در عین حال از موالی، یعنی از خاندانی غیر عرب باشد؟ اقتضای عرب نبودن این خانواده، وجود نام‌هایی غیر عربی در میان آنهاست؛ نه نام‌های کهن و مهاجری که در میان خود عرب‌ها نیز برافزوده است. چند امر دیگر تردید را جدی‌تر می‌کند. نخست این که برخی نام پدر ابان را «تغلب» آورده‌اند (برای نمونه، رک: تنوخی، ۱/ ۴۰؛ ابن ابی‌شیبیه، ۵/ ۴۴۰؛ طحاوی، ۳/ ۲۱، ۲۲۴، ۴/ ۴۰۱؛ حاکم، معرفه...، ۲۴۵). یادکرد ابو احمد عسکری (د. ۳۸۲ق) از تصحیف تغلب و ثعلب، و تأکید وی بر نام صحت «ابان بن تغلب» است، حاکی رواج این تصحیف، دست کم از حدود سدهٔ ۴ق است (۹۷۸-۹۸۲). تا نتوان برای ابهام حاصل پاسخی مقبول یافت، نمی‌توان با ابواحمد عسکری در تصحیف «ثعلب» هم‌رأی شد. ثعلب هم نام فراوان‌تری در سده‌های نخست هجری نیست، اما منابع حاوی نام «ابان بن ثعلب» هم کهنند و هم شاخص. شاید به‌سادگی قضاوت ابواحمد عسکری را نپذیریم. باری، باید انصاف داد که نام «ابان بن ثعلب» در منابع معدودی آمده، و حتی در صفحات دیگر همان منابع نیز، «ابان بن تغلب» یاد شده است (برای نمونه، قس: حاکم، معرفه...، ۲۴۵؛ همان، ۱۳۵، ۱۳۶). می‌توان فرض کرد که تغلب، نام یکی از اجداد دورتر ابان است؛ جدی آن قدر دور، که بتوان احتمال دانست هنوز متأثر از فرهنگ اسلامی نبوده، و تسمیه‌اش بدین اسم، پذیرفتنی است. گزارشی مؤید این فرض را حاکم نیشابوری ضمن نقل روایتی در فضل اهل بیت (ع)، می‌آورد. وی «ابان بن جعفر بن ثعلب» را از راویان آن برمی‌شمرد (مستدرک، ۳/ ۱۵۰). به‌وضوح فرد مورد نظر جز ابان بن تغلب نیست (برای همین روایت با همان اسناد به ابان، رک: مقریزی، ۱۱/ ۱۷۸). اگر این اسناد را معتبر شمیریم، تغلب یا ثعلب می‌تواند نام جدی دور، و فردی

زیسته در دورانی نزدیک به صدر اسلام باشد.

دیدیم جد ابان و پدر تغلب، یعنی «ریاح» (قس: ابن حبان، *الثقات*، ۶۷/۱۶ «تغلب بن ریاح») مولای جریر بن عباده، و انتساب ابان به خاندان بکر بن وائل و نسبت «جریری» اش، به سبب این پیوند ولاء است. گویا ریاح نامی برای بردگان و افراد فرودست جامعه بود. برای نمونه، پدر بلال، مؤذن پیامبر (ص) چنین نام داشت. با این فرض که ابان فرزند جعفر، و او فرزند ثعلب، و او فرزند ریاح باشد، و با فرض فاصله سنی متوسط حدود ۳۰ سال میان پدران و فرزندان در هر نسل، می‌توان پنداشت که ریاح، در حدود ۵۰ ق از دنیا رفته، و پیش از آن، یعنی در عصر صحابه و همزمان با گسترش اسلام در ناحیه عراق، مولای خاندان جریر بن عباده شده است. با این فرض، ریاح در زمانی که برای فرزند خود و جد ابان یعنی تغلب نام انتخاب می‌کرد، هنوز نامسلمان بود.

در باره مشخصات صحیح ابان یک نکته دیگر هم هست؛ و آن این که ابن بابویه (همان، ۴/۴۳۵)، شیخ مفید (ص ۲۴۹)، و برخی منابع متأخرتر، وی را «کندی» شناسانده‌اند (نیز رک: محمد، ۲۰). «کنده»، نام قبیله‌ای یمنی است. شاید کسانی از این قبیله در کوفه زیسته باشند؛ اما نمی‌توان میان نسبت بکری و جریری ابان با نسبت کندی او ربطی برقرار کرد؛ جز آن که محتمل دانسته شود «کندی»، تصحیف «بکری» است؛ همچنان که چنین تصحیفی برای محدثی دیگر - عبید الله بن زیاد بکری - نیز روی داده، و نزد اهل حدیث مشهور است (رک: ابن ابی حاتم، ۵/۳۱۴؛ مزی، ۱۹/۴۵). در همین زمینه احتمالی دیگر نیز وجود دارد. مدرسی معتقد است هرگاه نسبت کندی ابان تصحیف بکری نباشد، می‌تواند بر این دلالت کند که وی در محله «بنی کنده» از کوفه زیسته است

(میراث...^۱، ۱/۱۰۸).

در برخی منابع، یک راوی با نام «ابان بن ثعلبه» نیز یاد شده، که تصحیف نام همین ابان است (رک: طبرانی، ۲/ ۱۶۴؛ ثعلبی، ۴/ ۳۶۵؛ ابن حزم، ۱۰/ ۳۱۱؛ بغوی، ۳/ ۶۵؛ ابن عطیه، ۳/ ۹۷؛ ابوحنان، ۷/ ۳۴۳ [ض.خ. ابان عن ثعلبه]؛ ابن حجر، ۲/ ۱۴۱). می‌توان خطا را با نظر به تکرار مطلب در منابع دیگر، طبقه فرد، نام راوی و شیخ، و قرآینی از این قبیل دریافت.

ب) طبقه ابان

سال درگذشت ابان بی‌هیچ تردیدی ۱۴۱ق، و در سال‌های آخر حیات امام صادق (ع) بود. جز این درباره سن و سال، و طبقه او نمی‌دانیم. دیدیم در برخی آثار، ابان را هم طبقه با حمزه زیات (د. ۱۵۶ق) معرفی کردند؛ که در این صورت، باید مرگ ابان در سال ۱۴۱ق را درگذشتی زودهنگام، و با حدود ۲۰ سال فاصله از هم‌نسلانش، و خود او را در طبقه‌ای بعد از امام صادق (ع) قلمداد کنیم. این فرض، با ظاهر روایتی منقول از خود ابان قابل تأیید است. بر این پایه، امام صادق (ع) فرمودند: «من کهنسال هستم و نماز شیم را زود می‌خوانم، شما جوان ترها به تأخیر اندازید» (کلینی، ۳/ ۴۴۰). سال ولادت حمزه زیات نیز معلوم نیست؛ ولی اگر فرض کنیم که هفتاد سال عمر کرده، باید حدود ۸۵ق متولد شده باشد. با فرض صحت گزارش فوق در باره هم‌طبقگی این دو، باید حکم کرد که ابان متولد دهه ۸۰ق است.

چنین امری به سادگی قابل قبول نمی‌نماید؛ چه ابان پیش تنی چند از صحابه و تابعین همچون انس بن مالک (د. ۸۵ق)، ابراهیم نخعی (د. ۹۵ق)، و همسالانشان

شاگردی کرد. اگر فرض کنیم که در زمان این شاگردی از حد اقل سنی برخوردار بود، وی نمی‌تواند متولد دهه ۸۰ق باشد. لازم است ولادت او را قدری زودتر، و در حدود دهه ۷۰ق در نظر بگیریم.

این فرض نیز با ابهام‌هایی مواجه است. اگر ابان به‌راستی متولد این دهه بود، به راحتی می‌توانست به حلقه شاگردان امام زین‌العابدین (ع) پیوندند و در حدود بیست سالگی، فراوان از امام، ادب و دعا و فقه و اخلاق و عقیده بیاموزد - موضوعاتی که روایاتش حاکی است که به نقلش بس مشتاق بود. بر خلاف انتظار، ابان از امام (ع) جز یک روایت ندارد، که خاطره مسأله‌پرسی از ایشان است. مختصر گزارش دیگرش از مشاهده نماز امام هم، به‌خوبی حاکی رابطه‌ای غیر صمیمی و دورادور است.

آیا ابان سنی نداشت که بتواند از محضر امام (ع) بهره جوید؛ یا مشکل دیگری در میان بود؟ ممکن است ابان در جوانی خویش و در ایام حیات امام زین‌العابدین (ع)، عامی مذهب، یا مثلاً، کیسانی - و معتقد به امامت محمد بن حنفیه - بوده باشد؛ یا شاید بتوان دلیل دیگری برای روایت نکردن وی از امام زین‌العابدین (ع) جست. گذشته از تأثیر شناخت طبقه ابان همچون قرینه‌ای برای تحلیل اعتقاد وی، دانستن زمان تقریبی ولادتش، در تحلیل وقایع دوران حیات وی و اثر آن وقایع بر اندیشه و منش ابان، بسیار اثرگذار است.

پ) ابان چون فقیهی شیعی در عصر خویش

در نگاه اول، گزارش‌های بازمانده از اقوال و احوال ابان تناقض آلود می‌نماید. شیعیان همواره وی را چونان صحابی سه تن از ائمه یاد کرده‌اند، حال آن که در منابع متقدم، ابان هرگز از امام زین‌العابدین (ع) روایت نکرده، و منقولاتش از امام باقر (ع) نیز بسیار اندک، و کاملاً مغایر با شأن منتسب به وی در دوره‌های

متأخرتر، همچون یکی از شاگردان شیعه امام باقر (ع) است. منقولات وی از بزرگان سنی در نسل تابعین - امثال ابراهیم نخعی، اعمش، عکرمه مولای ابن عباس، و... - بیشتر از مسموعات او از امام باقر (ع) است. باز با کمال تعجب، مشاهده می‌شود عمده مرویات ابان، شنیده‌های او از امام صادق (ع) است - امری کاملاً دور از انتظار.

اگر میان امام زین‌العابدین (ع) و ابان روی ملاقاتی داده، و ابان به‌نزد وی آموزشی دیده، منطقی است که در حدود درگذشت امام (۹۴ق)، ابان در حدود ۲۰ سال داشته باشد. بدین سان، حدود ۱۰ سال از امام صادق (۸۰-۱۴۸ق) بزرگسال‌تر است. از دیگر سو، دیدیم به سبب شاگردیش نزد امام باقر (ع)، در میان شیعیان همچون یکی از بزرگان شناخته می‌شده است. غریب می‌نماید فردی چون ابان در عین شهرت به شاگردی امام باقر (ع)، بسیار بیشتر از تکیه به نقل از امام پیشین، دانش خود را مستند به مسموعاتی از یک امام کم‌سال‌تر از خود کند. طبیعی‌تر آن بود که عمده منقولات وی، شنیده‌هایش از امام باقر (ع) باشد. وی با تکیه بر شاگردیش نزد امام باقر (ع)، در میان شیعیان چون «مؤید و مشاور امام جدید» پیدا می‌کرد. چنین نقشی بی‌تردید برای تحکیم جایگاه امام در میان عموم شیعیان، ضرورت هم داشت. این که چرا باید یک نفر در عین برخورداری از چنین شأنی، خود را چونان «شاگرد امامی کم‌سال‌تر» بنمایاند، محتاج تأملی بیشتر، و ناسازگار با عرف معهود است. در همان دوران، چهره‌های دیگری همچون زرارۀ بن اعین هم بودند که در عین شاگردی امام باقر و امام صادق (ع) هر دو، و در عین نقل فراوان از امام صادق (ع)، هرگز جایگاه خود را در میان شیعیان، چونان شاگرد امام باقر از کف ندادند و بیشتر به نقل روایات امام باقر (ع) شهره شدند؛ آن سان که امام صادق (ع) زرارۀ را میراث‌بر علم پدرش امام باقر (ع) قلمداد کرد (رک: کشی، ۱/ ۳۴۵).

گذشته از این، مسموعات وی از بزرگان تابعین فراوان است. ابان می‌توانست

به اتکای آن منقولات، جایگاه اجتماعی والای خویش را تحکیم بخشید. باز با کمال تعجب می‌بینیم که ابان دانش خود را همواره به روایاتش از امام صادق (ع) مستند کرده، و حتی شنیده‌های خود از بزرگان تابعین را به امام عرضه داشته (کلینی، ۷ / ۳۰۹)، و دیدیم که حتی در این راه سرزنش هم شنیده است. آیا طبیعی‌تر نبود همین‌ها را - بر فرض احساس ضرورت - بر امام باقر (ع) عرضه بدارد؟ آیا اصلاً ضرورتی بود که یک شیعه غیرتمند چون ابان، عمری را به فراگرفتن روایات عامه بگذراند و پس از دورانی شاگردی نزد امام زین‌العابدین و باقر (ع)، در دوران پیری روایات عامه را به امام صادق (ع) عرضه بدارد؟

یک پاسخ این است که احتمالاً ابان در کهنسالی به تشیع گراییده، و در دوران جوانی عامی بوده است. می‌توان فرض کرد چنین است و حتی شاگردیش نزد امام زین‌العابدین و باقر (ع) را هم به شاگردی بسیاری از عامه نزد اینان همانند کرد. باری، حکایت درتاییدن او با ابواسحاق سیبی، و اخراجش از مجلس حدیث وی، به سبب نقل روایتی از امام باقر (ع) در قدح عثمان را چه تدبیر کنیم؟

نا هم خوانی وقتی آشکارتر می‌شود که دریابیم در گزارش‌های تاریخی ابان چونان فقیهی نمود یافته است که عامه نیز از وی فتوا طلب می‌کردند و او بر پایه اقوال بزرگان عامه - که شاگردیشان کرده بود - پاسخ می‌گفت (کشی، ۲ / ۶۲۲). این شهرت، هم با آن همه تکیه ابان بر نقل و استناد به امام صادق (ع)، و هم با آن که در میان انبوه روایات تفسیری، ادبی، و اخلاقی منقول از او هرگز فتوایش نقل نشده است، قابل جمع نیست.

حتی روایات فقهی او نیز محدود، و کمتر از آنی است که معمولاً از یک محدث فقیه انتظار می‌رود. به هر حال، غریب نیست که یک محدث، اگر فقیه نیز نباشد، حجم قابل توجهی روایات فقهی نقل کند. روایات فقهی ابان به نسبت منقولاتش بسیار اندک (در حدود یک پنجم)، و منحصر در ابواب خاص و

محدودی از فقه است. حتی بسیاری از این روایات را می‌توان بیش از آن که فقهی برشمرد، روایاتی ادبی، دعایی، و امثال آن دانست. این حجم، قابل قیاس با انبوه روایات فقهی دیگر فقیهان آن دوره از شاگردان اهل بیت (ع)، همچون زرارة بن اعین - با حدود ۷۰۰ روایت در ابواب مختلف فقه - نیست. جای پرسش دارد که آیا حقیقتاً ابان یک فقیه بود؟

به همین ترتیب، گزارش‌ها از فتوا خواهی عامه از ابان، باز قابل جمع با نقل‌ها از شیوه برخورد و تلقی‌های او از عامه نیست. چگونه می‌شود فردی چونان سردمدار شیعیان کوفه شناخته شود، پاسخ سلام عامه را به سردی بدهد (عقیلی، ۸/ ۳۷)، عبادات آنها را باطل بداند (برای نمونه، رک: برقی، ۸/ ۱۶۴)، و در عین حال مرجع فتوای آنها نیز باشد و باز، در مقام پاسخ گفتن به پرسش‌های ایشان، از افتاء بر پایه مذهب اهل بیت (ع) برای ایشان اکراه داشته باشد؟

آیا احتمال ندارد که همه یا برخی از این روایات متناقض، مجعولاتی مربوط به یک دوره متأخرتر باشند؟ اگر چنین است، بر پایه چه معیاری می‌توان میان روایات اصیل و جعلی تمایز نهاد؟ گذشته از این، چه انگیزه‌هایی و از جانب چه کسانی سبب این جعل گسترده شده است؟

به دست آوردن تصویری واضح‌تر از حیات و عصر ابان، محتاج درنگی بیش از این است. این مطالعه هرگز بنا ندارد ابعاد مختلف شخصیت ابان را بکاود. به همین ترتیب، هرگز مدعی آزمون یکایک این پرسش‌ها، یا کوشش برای کشف واقعیت نیست. هدف از این مطالعه، تنها فتح بابی برای جلب توجه بیشتر محققان به این شخصیت مهم در تاریخ تشیع، و طرح پرسش‌هایی در باره این دوره از تاریخ فقه شیعه است.

ت) تحولات زندگی و فکر ابان

یک ابهام مهم دیگر در گزارش ها از حیات ابان، تحولات زندگی اوست. نوشته‌های تاریخی هیچ اطلاعی به ما درباره سفرهای او نمی‌دهند؛ بر پایه این مکتوبات، نمی‌توان فهمید ابان هر یک از استادان خویش را در کدام بوم شناخته و به کدام یک از استادان خویش وابسته‌تر بوده است؛ نمی‌توان فهمید آیا ابان در طول زندگی دچار تحولی نیز در اعتقادات و رفتار خویش گردیده است یا نه؛ و نمی‌توان فهمید که زمینه‌ها و علل و اسباب آن تحول احتمالی چه بوده است.

تردید نیست که ابان کوفی است؛ اما این سبب نمی‌شود مسافرت‌هایی به دیگر بلاد نداشته، و از بزرگان دیگر جاها بهره نبرده باشد. حتی کوفی بودن ابان، بدین معنا نیست که وی تا آخر عمر همان جا زیسته، و همان جا از دنیا رفته است. پرسش این است که آیا می‌توان شواهدی حاکی از حیات ابان در مناطقی دیگر نیز به دست داد؟ به همین ترتیب، می‌دانیم که در محیط کوفه آن عصر، گرایش‌های مختلف فکری رواج داشته، و تضارب آرا چشم‌گیر بوده است. آیا ابان از آغاز شیعی بود، یا بعداً متأثر از این مکتب فکری گردید؟ آیا می‌توان شواهدی بر تغییر باورهای وی پیدا کرد؟

به همین ترتیب، در عین شهرت ابان به فقاہت، قرائت، محدثی، و مفسری، شناخت دقیقی از ابتکارات و نوآوری‌های وی حاصل نشده است. آیا به راستی شخصیتی چون ابان که گفته می‌شود از یک سو نزد بزرگان کوفه همچون ابراهیم نخعی، اعمش، سلمة بن کھیل، و از دیگر سو نزد پیشوایان برجسته فقه مدینه چون صادقین (ع) و محمد بن منکدر شاگردی کرد، خود هیچ نوآوری در علم فقه بر جا ننهاد، و به اندیشه‌ای مهم شناخته نمی‌شد؟ آیا قرائت ابان که حداقل تا یک سده بعد از خود وی رواج داشت، قابل بازیابی هست؟ این قرائت، چه ویژگی‌هایی دارد؟ آگاهی‌های ابان همچون یک ادیب، چه تأثیری بر این قرائت کرد؟ پرسش

ها از این قبیل، بسیار است.

۳. روش‌شناسی

تا کنون با صورت بندی‌ها از شخصیت و اندیشه ابان در فرهنگ اسلامی، و کاستی‌ها در شناخت وی آشنا شدیم. در این مرحله، کوشش بر آن خواهد بود که روش‌هایی نیز برای جبران کاستی پیشنهاد و میزان کارآیی هر یک سنجیده شود.

الف) تحلیل مشیخه، یا شناخت ابان بر پایه استنادانش

دیدیم گزارش‌های رجال، فرا روی پرسش‌ها مان پاسخی درخور نمی‌نهد. از روش‌های مفید احتمالی در چنین موقعیتی، مطالعه مشیخه ابان است؛ یعنی یکایک استادان وی شناسایی شوند و با مطالعه احوالشان، داده‌های لازم برای تحلیل بهتر شخصیت و اندیشه ابان استخراج گردد.

در این راستا، نخست باید کوشید استادان احتمالی ابان در طبقه صحابه، تابعین و اتباع تابعین بازیابی شوند. میزان روایت ابان از تک‌تک آنها و نوع این روایات در نسبت با مجموع دانش آن شیخ و رابطه ابان با تک‌تکشان، تحلیل شود. به‌مثال، یک استادش فقیه بزرگ با انبوهی روایات فقهی است؛ اما ابان تنها از وی حدیث اخلاقی نقل می‌کند. این قبیل موارد باید به دقت نگریسته شوند. ممکن است ابان در عمل، فرصت زیادی برای شاگردی نیافته باشد، همچنان که ممکن است مثلاً به سبب اختلاف مذهبی با آن شیخ، در حوزه فقه از او تأثیر نپذیرد. پاسخ هر چه باشد، به شناخت بهتر ابان خواهد انجامید. این تحلیل، ممکن است نخست با فرضیات خام متعددی در یک مورد خاص آغاز شود، اما می‌توان امید بست که با شناخت مشیخه ابان در همه طبقات و همه بوم‌ها، شواهدی برای رد یا تأیید هر فرضیه یافت.

چنین مسیری را می‌توان با برداشتن گام‌های زیر، دنبال کرد:

۱) تهیه سیاهه‌ای از استادان ابان: در آثار رجال مختلف، فهرست‌هایی مجزا و

مفصل از استادان وی ارایه شده است. می‌توان همین فهرست‌ها را مبنا قرار داد و بعد، با گردآوری روایات ابان در مجامع روایی، به تکمیل فهرست‌ها و افزودن نام‌های از قلم افتاده مبادرت کرد. فهرستی حاصل خواهد شد که در بردارندهٔ مشایخ روایت ابان است.

۲) شناخت یکایک استادان: در این مرحله، یکایک رجال فهرست را دقیق مطالعه می‌کنیم. گردآوری اطلاعاتی در بارهٔ زندگی، افکار، عقاید مذهبی، منش‌ها و روش‌های علمی، موضع‌گیری‌های سیاسی، آثار و مضمون روایات هر یک ضروری است و در واقع، حرکتی بنیادین محسوب می‌شود. بدین سان، این بخش حجم قابل توجهی از مطالعه را به خود معطوف خواهد کرد.

۳) تحلیل و نتیجه‌گیری: گام آخر آن است که با دسته‌بندی این اطلاعات بر پایهٔ معیارهای مختلف زمانی، بومی، مذهبی و جز آن، شناخت خود را از فضای تحصیل ابان، و تحول محیط وی در طول حیاتش کامل‌تر کنیم.

شاید این روش پاسخ‌گوی ابهام‌ها دربارهٔ شخصیت و اندیشهٔ وی باشد. با این حال، ضروری است به برخی محدودیت‌هایش نیز توجه کرد و راه بر سوء تفاهم‌ها بست.

نخستین نقطهٔ ضعف این روش، مسألهٔ اصالت اسانید است. بناست با شناخت استادان ابان، خود وی بهتر شناخته شود. یگانه راه برای شناسایی استادان، تکیه بر شواهد رجالی و اسناد روایات است؛ که هر دو معرض تصحیف، تحریف، تدلیس و دیگر عیوب عارض بر متون تاریخی‌اند. به ویژه از یاد نباید برد شخصیت اصلی مطالعه، در عصری می‌زیست که هنوز تدوین و کتابت حدیث، از اصول و ضوابط پیشرفته‌ای پیروی نمی‌کرد. بسا کسان که به استناد روایات جعلی چونان استاد ابان قلمداد شوند و نقل روایاتی متعدد نیز توسط وی، بدیشان منتسب گردد. راه حلی قاطع برای این مشکل نمی‌توان سراغ داد. از همین رو برخی دستاوردهای مطالعه در معرض تردید قرار گرفته، ماهیتی نازل در حدود یک «حدس» پیدا

می‌کنند. برای غلبه نسبی بر مشکل، می‌توان اولاً بر خوانش انتقادی گزارش‌ها دربارهٔ راویان و ارتباطشان با ابان تأکید کرد. ثانیاً، می‌توان مطالعه را متمرکز بر آثار روایی متقدم کرد و روایات متأخر از دورهٔ زمانی خاصی را به عمد وانهاد.

دومین اشکال عمده، تکیهٔ طبیعی و ناگزیر مطالعه بر طبقه‌بندی اسانید و روایات است. مشکل عمومی طبقه‌بندی خود را در این مقام نیز جلوه‌گر می‌سازد: استادان ابان، گاه مسافرت‌های متعددی داشته‌اند و به زحمت می‌توان از تعلقشان به بومی ویژه سخن گفت؛ یا یک حدیث، گاه مضامینی در بر دارد که به سختی می‌توانش ذیل هر یک از عناوین کلی «اعتقادات»، «فقه»، «تفسیر»، «قرآیات» و مانند آن گنجانند؛ به ویژه که هنوز در آن عصر، دانش‌های مختلف از طبقه‌بندی‌های امروزی برخوردار نبودند و در ذهن مشیخه و مستمعانشان، معارف هرگز آن دسته‌بندی را که بعدها یافت، نداشت. روایت‌ها و گفتارشان چنان است که می‌توان به آسودگی هر یک را با چند حوزه از معارف مرتبط کرد.

مشکل مشابه دیگر، اختلاف نقل‌هاست. گاه کلمه‌ای کلیدی - همچون اسم شیخ ابان - در سند و متن یک روایت، چنان در دو منبع مختلف متفاوت است که در می‌مانیم این دو نقل، دو گفتار از یک راویند، یا دو خوانش از یک عبارت.

راه حل قاطعی برای غلبه بر مشکلات فوق یافت نمی‌شود. این‌ها اصلی‌ترین بن‌بست‌های نظری فرا روی روش تحلیل مشیخه هستند.

مشکلات دیگری - در ردهٔ بعدی اهمیت - نیز هستند؛ یکی این که گزارش قابل اعتماد یا کاملی از حیات برخی رجال بر جا نیست. دیگر این که با کاربرست این روش، تنها می‌توان تعلقات مکتبی ابان را به حوزه‌هایی جست که انگیزه‌ای برای نقل آموزه‌ها به همراه اسناد بوده است. برای نمونه، می‌دانیم ابان گرایش‌های ادبی نیز داشت و گهگاه نیز وی را «نحوی»، «فصیح»، و جز آن خوانده‌اند. با این حال، از آن جا که آموزش‌های ادبی هرگز با اسناد نقل نمی‌شود، با کاربرست

این شیوه نیز، شناختی از مطالعات ادبی ابان و روابط استاد و شاگردیش در این رشته به دست نمی‌آید.

ب) استادان دانشجو‌گریز: کسانی که ابان به شاگردیشان تن نداد در میان استادان بزرگ معاصر ابان، کسانی هستند که می‌توانست نزدشان برود، اما زیر بار شاگردی آنها نرفت. همان اندازه که شناخت استادان ابان به شناخت بهتر خودش می‌انجامد، شناخت استادانی که ابان از مکتب و محفلشان می‌گریزد هم ضروری است.

با به پای حضور سلیمان بن مهران اعمش، در محیط کوفه حماد بن ابی‌سلیمان هم فقیهی برجسته محسوب می‌شد. این هر دو در میان شاگردان ابراهیم نخعی، چهره‌هایی شاخص و ممتاز بودند (ابن سعد، ۶/ ۳۳۲-۳۳۳). شاگردی ابان پیش اعمش مسلم، و به‌عکس شواهدی که حکایت از هر گونه ارتباط میان ابان با حماد کنند، نایاب است. نمی‌توان پذیرفت عالم بزرگی چون ابان در طول حیات علمی خویش در کوفه زیسته و با این حال هرگز گذارش به مکتب و محفل درس یکی از دو فقیه برجسته شهر نیفتاده است.

به همین ترتیب، در میان شاگردان بزرگ اهل بیت (ع) و معاصران ابان در همان دوره، می‌توان زرارة بن اعین را سراغ گرفت که عالمی کوفی، فقیهی برجسته و محدثی پرکار است. او نیز همان ابان، از شاگردان خاص امام باقر (ع) و از پیروان امام صادق (ع) بود؛ اما گزارش‌ها درباره ارتباط ابان با وی ناچیز است. چگونه می‌توان پذیرفت این دو هیچ خاطره‌ای از هم نقل نکنند؛ هیچ روایتی را که از امامان شنیده‌اند، برای هم نخوانند؛ هیچ محفل انسی، و هیچ مراده‌ای نداشته باشند؟

می‌توان فهرستی از عالمان برجسته هم عصر ابان تهیه کرد، که در عین فرصت برای ملاقات، هرگز گرد آنها نگردید. با تحلیل این دوری‌جستن‌ها نیز می‌توان

بخشی از اطلاعات پیشین خویش در باره شخصیت فردی و علمی ابان را تکمیل کرد. این رویکرد نیز کما بیش در معرض مشکلات روش پیشین است. شاید این قدر اعتماد به روایات و گزارش‌های تاریخی، و نادید انگاشتن احتمال تصحیف، از میان رفتن متون و اسانید و دیگر اشکالات عارض بر متون تاریخی نا موجه جلوه کند. «ندیدن، دلیل بر نبودن نیست»، و چه بسا شواهد شاگردی ابان نزد استادی در دوره‌های بعد به یک دلیل سیاسی یا مذهبی، آسیبی اجتماعی همچون تاخت و تاز قومی بیگانه و یا حتی در اثر یک اشتباه ساده و جزئی از میان رفته باشد. با این همه، من معتقدم با وجود ماهیت فرضی و حدسی این روش، هر گاه نتایجش با دستاورد مطالعه از رویکرد‌های گوناگون مقایسه شوند، معنا دارند.

پ) تحلیل روایات

از اندیشه‌ها، اعتقادات و نوآوری‌های علمی ابان - همانند بسیاری دیگر از شاگردان اهل بیت (ع) - اثری در دست نیست. مدرسی طباطبایی چنین فقدان گسترده‌ای را حمل بر شیوع تفکری خاص در محافل فقیهان امامی کوفه در سده‌های ۲-۳ق می‌کند. وی معتقد است باور اکثریت مطلق شاگردان اهل بیت (ص) به ضرورت تکیه بر نصوص و دوری جستن از اجتهاد الرأی، بدین انجامید که از هرگونه ابراز نظر در مسایل شرعی دوری جویند و ناقلانی صرف باشند (مکتب...، ۱۷۵-۱۷۶).

چنین دیدگاهی - صرف نظر از درستی و بطلانش - به یک بن‌بست روش شناختی منتهی می‌گردد. بر این پایه، هیچ اثری از برخی شاگردان اهل بیت (ع) بر جا نیست که با مطالعه آن، بتوان شناختی از اندیشه فقهی، سیاسی، یا کلامی ایشان یافت. آنها همه کوشیده‌اند بر نصوصی تکیه کنند که از امامان (ع) ستانده‌اند. بدین سان، در عمل نقش خود ایشان در تکامل فکری شیعه نا شناخته می‌ماند.

نگرش دیگر به مسأله، که تا حدودی می‌توانش رقیب این دیدگاه ارزیابی کرد، رویکرد پاکتچی است. وی اصحاب ائمه (ع) را فراتر از یک راوی صرف و عالمانی‌گزینش‌گر می‌شناساند. درست است که اینان همه نزد اهل بیت (ع) شاگردی کرده‌اند، اما بی‌تردید هر یک به تناسب پرسش‌های اصلی ذهن خویش، روایات و دغدغه‌هایشان، به نقل روایاتی خاص از میان مسموعات مستقیم و غیر مستقیم خویش دامن زده‌اند؛ روایاتی که با منقولات دیگران متفاوت است (رک: پاکتچی، «گرایشها»، ۱۲).

بر این مبنا، هرگز نمی‌توان شاگردان اهل بیت (ع) - و به طور کلی روایان حدیث - را تنها شخصیت‌هایی ناقل صرف ارزیابی کرد، که از خود اثر به جا نهاده‌اند. بهترین روش برای شناخت اندیشه هر یک از این محدثان، تحلیل روایات خود اوست. توجه به حضور عنصر گزینش در نقل روایت، راه حلی کلیدی برای شناخت اندیشه محدثان است.

روایات بازمانده از ابان آن اندازه هست که بتوان چهره خود وی را در آن‌ها باز شناخت. بدین منظور، باید کلیه روایات وی - خواه فقهی، اعتقادی، اخلاقی، تفسیری و هر چه دیگر - از آثار مختلف گرد آوری شوند؛ از رویکردی انتقادی، انتساب هر یک به ابان مورد مطالعه قرار گیرد؛ و آن‌گاه، مضمون و محتوای روایات همچون سندی حاکی از اندیشه و موضع‌گیری‌های ابان در نظر گرفته شود.

می‌توان تک تک روایات ابان در هر حوزه را، با اندیشه‌های رایج در آن عصر و دیدگاه دیگر شخصیت‌ها مقایسه کرد و شباهت و تمایز فکری ابان با هر یک را دریافت. مثلاً، می‌توان روایتی فقهی را در نظر گرفت که ابان از امام صادق (ع) شنیده است. مقایسه دیدگاه منتسب به امام در این روایت با آنچه دیگر محدثان از امام (ع) نقل می‌کنند، شاید حاوی نتایجی معنادار و نشان‌گر مرزهای فکری ابان و برخی دیگر از شیعیان آن عصر باشد. به همین ترتیب، معلوم خواهد شد نگاه ابان -

و گاه فقه شیعی - به آن مسأله، چه مرزی با دیگر ققیهان عامی آن عصر دارد. شبیه همین مطالعه را می‌توان دربارهٔ روایات اخلاقی، کلامی و تفسیری ابان پی گرفت و ربط و نسبت اندیشهٔ او را در این حوزه‌ها، با صاحب نظران معاصرش باز جست. با کنار هم نهادن اطلاعات حاصل از تحلیل روایات مختلف، باز می‌توان امید بست که تا حدود بیشتری به شناخت اندیشهٔ خود ابان راه بریم.

نتیجه

با مرور گزارش‌های تاریخی دربارهٔ جایگاه ابان در فرهنگ اسلامی و حیات و اندیشهٔ وی، کوشیدیم ابهام‌ها در بارهٔ او را بازشناسیم: ابان، یکی از اصحاب امامان شیعه (ع) در نیمهٔ نخست سدهٔ ۲ق است که نمی‌دانیم خاندانش کجایی بودند و کی اسلام آوردند؛ خود وی کی به دنیا پا نهاد، و به کدامین طبقه از طبقات عالمان مسلمان تعلق داشت؛ برای تحصیل به کدام شهرها سفر کرد، و از میان استادان فراوان خود، بیشتر از کدام‌ها اثر پذیرفت. به همین ترتیب، دربارهٔ تحولات فکری او و نگرش‌های خاص عقیدتی‌اش نظریه‌ای نداریم. گاه وی را به غلو متهم کرده و هیچ دلیلی بر ادعای خویش نیاورده‌اند و ما نیز اعتقاد مذهبی او و صحت و سقم این انتساب را مطالعه نکرده‌ایم. نمی‌دانیم ابان با کدام یک از عالمان معاصر خویش رقابت می‌کرد، و این رقابت به چه نوآوری‌های علمی و دستاورد‌های نظری در حوزه‌های فقه و ادبیات و قرائت و تفسیر و... انجامید. سرآخر، ندانسته‌ایم ابان از کدام عالمان بزرگ عصر خویش و به چه انگیزه‌هایی دوری می‌جست.

کوشیدیم رویکردهایی متفاوت را نیز برای پاسخ گفتن به برخی از این ابهام‌ها پیشنهاد کنیم: با مطالعاتی نام‌شناسانه، تا حدودی موفق به شناخت خاندان او شدیم. نیز دانستیم تحلیل مشیخهٔ ابان، استاد‌گریزی‌های او و محتوای روایاتش در زمینه‌های مختلف، می‌تواند راهی برای شناخت بهتر شخصیت و اندیشهٔ خود وی تلقی شوند و افق‌هایی فرا رو برای مطالعهٔ بیشترند.

منابع

١. ابن ابى حاتم رازى، عبدالرحمان بن محمد، *الجرح و التعديل*، بيروت، ١٣٧١ق/ ١٩٥٢م.
٢. ابن ابى شيبه، عبدالله بن محمد، *المصنف*، به كوشش كمال يوسف حوت، رياض، ١٤٠٩ق.
٣. ابن ابى عاصم شيبانى، احمد بن عمرو، *الآحاد و المثنائى*، به كوشش باسّم فيصل، رياض، ١٤١١ق/ ١٩٩١م.
٤. ابن اثير، على بن محمد، *اسد الغابة*، بيروت، دار الكتاب العربى، [بى تا].
٥. ابن بابويه، محمد بن على، *علل الشرائع*، نجف، المكتبة الحيدريه، ١٣٨٥ق/ ١٩٦٦م؛
٦. همو، *فقيه من لا يحضره الفقيه*، به كوشش على اكبر غفارى، قم، جامعه مدرسین، [بى تا].
٧. ابن جعد، على، *المسند*، به كوشش عامر احمد حيدر، بيروت، ١٤١٠ق/ ١٩٩٠م.
٨. ابن حبان بسّتى، محمد، *الثقات*، بيروت، ١٣٩٣ق.
٩. همو، *مشاهير علماء الامصار*، به كوشش م. فلاشمهر، بيروت، ١٩٥٩م.
١٠. ابن حبيب بغدادى، محمد، *المحبر*، به كوشش ليختن اشتر، ١٣٦١ق/ ١٩٤٢م.
١١. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، *الإصابة*، به كوشش على محمد بجاوى، بيروت، ١٤١٢ق/ ١٩٩٢م.
١٢. ابن حزم، على بن احمد، *المحلى*، بيروت، دارالفكر، [بى تا].
١٣. ابن سعد، محمد، *الطبقات الكبرى*، به كوشش احسان عباس، بيروت، دار صادر، [بى تا].
١٤. ابن طاووس، على بن موسى، *التحصيل*، قم، ١٤١٣ق.
١٥. همو، *الطرائف*، قم، ١٣٩٩ق.
١٦. ابن طيفور، احمد، *بلاغات النساء*، قم، بصيرتى، [بى تا].
١٧. ابن عدى، عبدالله، *الكامل*، به كوشش يحيى مختار غزاوى، بيروت، ١٤٠٩ق/ ١٩٨٨م.
١٨. ابن عطيه، عبدالحق بن غالب، *المحرر الوجيز*، به كوشش عبدالسلام عبدالشافى محمد، بيروت، ١٤١٣ق/ ١٩٩٣م.
١٩. ابن غضائرى، احمد بن حسين، *الرجال*، به كوشش محمد رضا جلالى، قم، ١٤٢٢ق/ ١٣٨٠ش.
٢٠. ابن قولويه، جعفر بن محمد، *كامل الزيارات*، به كوشش جواد قيومى، قم، ١٤١٧ق.
٢١. ابن ماجه، محمد بن يزيد، *السنن*، به كوشش محمد فؤاد عبدالباقى، بيروت، دارالفكر، [بى تا].
٢٢. ابن ماکولا، على بن هبة الله، *اكمال الكمال*، بيروت، دار احياء التراث العربى، [بى تا].
٢٣. ابن نديم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، به كوشش رضا تجدد، تهران، ١٣٥٠ق.
٢٤. ابو احمد عسكري، حسن بن عبدالله، *تصحيفات المحدثين*، به كوشش محمود احمد ميرى، قاهره،

۱۴۰۲ق.

۲۵. ابوحيان اندلسی، محمد بن يوسف، *البحر المحيط*، به كوشش عادل احمد عبدالوجود و علي محمد معوض، بيروت، ۱۴۲۲ق/ ۲۰۰۱م.

۲۶. ابوداود سجستانی، سليمان بن اشعث، *السنن*، به كوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بيروت، دارالفکر.

۲۷. احمد بن حنبل، *العلل*، به كوشش وصی‌الله عباس، ریاض، ۱۴۰۸ق.

۲۸. اردبیلی، محمد علی، *جامع الرواة*، بيروت، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

۲۹. بخاری، محمد بن اسماعیل، *التاریخ الكبير*، دیار بكر، المكتبة الاسلامية.

۳۰. برقی، احمد بن محمد، *المحاسن*، به كوشش جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، ۱۳۷۰ق/ ۱۳۳۰ش.

۳۱. بغوی، حسین بن مسعود، *التفسیر*، به كوشش خالد عبدالرحمان عك، بيروت، دار المعرفه، [بی تا].

۳۲. پاکتچی، احمد، «تابعین»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر كاظم موسوی بجنوردی، تهران، ۱۳۶۷ش.

۳۳. همو، «اندیشه‌های فقهی در سده ۲ و ۳ق»، ضمن مقاله «اسلام» در جلد ۸ *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر كاظم موسوی بجنوردی.

۳۴. همو، «گرایشهای فقه امامیه در سده دوم و سوم هجری قمری»، *نامه فرهنگستان*، تهران، ۱۳۷۵ش، سال سوم، ش ۴.

۳۵. ترمذی، محمد بن عیسی، *السنن*، به كوشش عبدالوهاب عبداللطیف، بيروت، دارالفکر، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

۳۶. تنوخی، محسن بن علی، *الفرج بعد الشدة*، قم، شریف رضی، ۱۳۶۴ش.

۳۷. ثعلبی، احمد بن محمد، *التفسیر*، به كوشش امام ابومحمد بن عاشور، بيروت، ۱۴۲۲ق/ ۲۰۰۲م.

۳۸. تفتی، ابراهیم بن محمد، *الفارات*، به كوشش جلال‌الدین محدث ارموی، تهران، ۱۳۵۵ش.

۳۹. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، *معرفة علوم الحديث*، به كوشش سید معظم حسین، بيروت، ۱۴۰۰ق/ ۱۹۸۰م.

۴۰. همو، *المستدرک علی الصحیحین*، حیدرآباد دکن، مطبعة دائرةالمعارف النظامیه، ۱۳۳۴ق.

۴۱. حمیدی، عبدالله بن زبیر، *المسند*، به كوشش حبیب الرحمن اعظمی، بيروت/ قاهره، ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۸م.

۴۲. خوبی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحديث*، قم، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۲م.

۴۳. *دلائل الامامة*، منسوب به ابن رستم طبری، قم، ۱۴۱۳ق.

۴۴. ذهبی، محمد بن احمد، *میزان الاعتدال*، به كوشش علی محمد بجاوی، بيروت، ۱۳۸۲ق/ ۱۹۶۳م.

- ٤٠ صحيفه مبین، شماره ٤٧، بهار و تابستان ١٣٨٩
٤٥. همو، *تنقيح التحقيق في أحاديث التعليق*، به كوشش مصطفى ابوالفيط عبدالحى عجيب، رياض، ١٤٢١ق/ ٢٠٠٠م.
٤٦. همو، *سير اعلام النبلاء*، به كوشش شعيب ارتووط و محمد نعيم عرقسوسى، بيروت، ١٤١٣ق.
٤٧. زرکلى، خيرالدين، *الاعلام*، بيروت، ١٩٨٠م.
٤٨. سعد بن عبدالله اشعري، *بصائر الدرجات*، اختصار حسن بن سليمان حلى، به كوشش حسن كوچه باغى، تهران، ١٤٠٤ق/ ١٣٦٢ش.
٤٩. شافعى، محمد بن ادریس، *الرسالة*، به كوشش احمد محمد شاكر، قاهره، ١٣٥٨ق.
٥٠. شيخ طوسى، محمد بن حسن، *الفهرست*، به كوشش جواد قيومى، قم، ١٤١٧ق.
٥١. همو، *الرجال*، به كوشش جواد قيومى، قم، ١٤١٥ق.
٥٢. صدر، حسن، *الشيعة و فنون الاسلام*، با مقدمه سليمان نيا، ضمن پایگاه اينترنتى مؤسسه الامام الكاظم (ع)، دسترسى در ٣٠ جولای ٢٠١٠م/ ٨/ ٥/ ١٣٨٩ش،
<http://www.alkadhumi.org/other/mktba/sira/sheaa_wa_fenoon/index.htm>
٥٣. ضيائى، على اكبر، «ابان بن تغلب»، ضمن جلد ٢ *دائرة المعارف بزرگ اسلامى* (نك: همين مأخذ، پاكتهجى).
٥٤. طبرانى، سليمان بن احمد، *المعجم الاوسط*، به كوشش طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهيم حسيني، قاهره، دار الحرمين، [بى تا].
٥٥. طحاوى، احمد بن محمد، *شرح معانى الآثار*، به كوشش محمد زهرى نجار، بيروت، ١٤١٦ق/ ١٩٩٦م.
٥٦. طيالسى، سليمان بن داود، *المستند*، بيروت، دار المعرفة، [بى تا].
٥٧. عجلى، احمد بن عبدالله، *معرفة الثقات*، به كوشش عبدالعليم عبدالعظيم بستوى، مدينه، ١٤٠٥ق/ ١٩٨٥م.
٥٨. عقيلى، محمد بن عمرو، *الضعفاء الكبيير*، به كوشش عبدالمعطى امين قلعهجى، بيروت، ١٤٠٤ق/ ١٩٨٤م.
٥٩. علامه حلى، حسن بن يوسف، *تذكرة الفقهاء*، قم، ١٤١٦ق.
٦٠. كشى، محمد بن عمر، *معرفة الرجال*، اختيار شيخ طوسى، به كوشش مهدى رجايبى، قم، ١٤٠٤ق.
٦١. كلينى، محمد بن يعقوب، *الكافي*، به كوشش على اكبر غفارى، تهران، ١٣٦٣ش.

بایسته‌های پژوهش در حیات و اندیشه ابان بن تغلب ۴۱

۶۲. محمد بن حسن قمی، *العقد النضید و الدر القرید*، به کوشش علی اوسط ناطقی، قم، ۱۴۲۳ق/ ۱۳۸۱ش.

۶۳. مدرسی طباطبایی، حسین، *مکتب در فرایند تکامل*، ترجمه هاشم ایزدپناه، تکثیر محدود برای دومین بار در فروردین ۱۳۷۵ش، نسخه فتوکی موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه امام صادق (ع).

۶۴. مزی، یوسف بن عبدالرحمان، *تهذیب الکمال*، به کوشش بشار عواد معروف، بیروت، ۱۴۰۰ق/ ۱۹۸۰م.

۶۵. مسلم بن حجاج نیشابوری، *الصحيح*، بیروت، دارالفکر، [بی تا].

۶۶. مفید، محمد بن نعمان، *الإختصاص*، به کوشش علی اکبر غفاری و محمود زرنندی، بیروت، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

۶۷. مقریزی، احمد بن علی، *امتاع الأسماع*، به کوشش محمد عبدالحمید نیسی، بیروت، ۱۴۲۰ق/ ۱۹۹۹م.

۶۸. نجاشی، احمد بن علی، *الرجال*، به کوشش موسی شبیری زنجانی، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ق.

۶۹. نسائی، احمد بن شعیب، *السنن الکبری*، بیروت، ۱۳۴۸ق/ ۱۹۳۰م.

۷۰. یعقوبی، احمد بن اسحاق، *التاریخ*، بیروت، دار صادر، [بی تا].

نیز:

71. Arnold, Erik/ Rush, Howard/ Bessant, John/ Hobday, Mike, "Strategic Planning in Research and Technology Institutes," *R&D Management*, Vol. 28, Nu. 2, April 1998.

72. Modarressi Tabataba'i, Hossein, *Tradition and Survival, A Bibliographical Survey of Early Shiite Literature*, Oxford, Oneworld, 2003.

73. Pellat, Ch., "kāṣṣ," *Encyclopaedia of Islam*, CD ROM edition, Leiden, Brill, 1999, Vol. VII.

74. Id, "Al-Djāhīz," Op. Cit., Vol. II.

75. Schacht, Josef, *An introduction to Islamic law*, Oxford, Clarendon Press, 1986.

76. Schmidt, Evanthia Kalpazidou, "Research management and policy: incentives and obstacles to a better public - private interaction," *International Journal of Public Sector Management*, Vol. 21, 2008.